

# داستان داستان‌ها

نادر ابراهیمی در سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما می‌آمد  
داستان زندگی امام را روایت می‌کند

همه گفتند مرگ بر شاه



نویسنده: محمد رضا سرشار  
ناشر: سوره مهر

داستان‌های این مجموعه با هدف آشناساختن نوجوانان با جریان انقلاب و ارزش‌های انقلاب اسلامی گردآوری و نگاشته شده‌اند: صدای پی‌درپی زنگ در خانه، مادر را سراسیمه از جا می‌کند: «چه خبر است؟ مگر سر آورده‌اید؟» من هم از جا بلند می‌شوم. می‌خواهم بفهمم چه کسی است و چرا با این شتاب در خانه را می‌کوبد؟ مادر، در را باز می‌کند. محرم است؛ برادر بزرگترم. رنگش مثل گچ، سفید شده است. مادر با عصبانیت می‌گوید: «چه خبرت است؟» ...

ارتباط ایرانی



نویسنده: علی مودنی  
ناشر: سوره مهر

کتاب «ارتباط ایرانی» ماجرای فردی به نام مهرداد است که در دوران شاه به اجبار برای ادامه تحصیل به آمریکا می‌رود و آن‌جا با دختری ازدواج می‌کند. بازگشتش در دوران انقلاب به ایران و معرفی «زندگی» به خانواده دزدس‌هایی به همراه دارد که دستمایه این داستان است. نویسنده این کتاب را با درون‌مایه روابط اجتماعی نوشته است. یکی از ویژگی‌های «ارتباط ایرانی» شاید این باشد که دو فرهنگ متقابل ایرانی و آمریکایی را در قالب ازدواج دو جوان از دو سنت فرهنگی متفاوت به تصویر می‌کشد...

کتاب ارتداد



نویسنده: وحید یامین‌پور  
ناشر: سوره مهر

«ارتداد» رمانی شگفت‌آور است که در ژانر تاریخ متناوب نوشته شده و شما را به ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۹ می‌برد؛ روزی که انقلاب به جای پیروزی با شکست مواجه می‌شود! یک مغلوبیت تمام‌عیار. داستان از طریق مردی عاشق روایت می‌شود که داستان زندگی‌اش در این دوران تیره از تاریخ رقم می‌خورد. روایتی به‌موقع، هوشمندانه و بیدارکننده.

فاطمه جمالی

روزنامه‌نگار

«آقا» آن درخت سیب را که دیدند، زیر لب فرمودند: «اینجا را می‌پسندم... اینجا را دوست دارم... خوب است، خیلی خوب است...»  
نوفل لوشاتو؛ آنجا خانه‌ای بود زیبا و کوچک. آقا فرمود: «بله... بله... یادم می‌آید. یادم می‌آید...»

بانو دباغ، شگفت‌زده، در «آقا» نگریست.

«اینجا را به یاد می‌آورید حاج آقا خمینی؟»

«شاید... خدا می‌داند... یک درخت سیب را. من آنجا دعای سحر و نماز صبح می‌خواندم... دعای سحر خیلی زیباست خانم دباغ! می‌دانید؟ می‌خوانید؟»

«بله حاج آقا... شرح آن را هم بارها خوانده‌ام.»

«شرحش را؟ اوه بله... به همان چیزهایی که من نوشته‌ام اشاره می‌کنید؟ گمان می‌کنم آن اولین شرحی بود که نوشتیم. خیلی جوان بودم...»

خداوند، تو زیبایی، زیباترین زیبایی است... خداوند، زیبایی زیبا از زیبایی توست، و زیبایی انسان از زیبایی توست، و زیبایی جهان از زیبایی توست...

پروردگارا، از تو می‌پرسم به زیباترین زیبایی‌ات، و همه زیبایی‌های تو زیباست. پروردگارا، از تو می‌پرسم به همه زیبایی‌هایت...  
و کُلُّ بَہَائِکَ بَہِیٌّ، و کُلُّ شَرَفٍکَ شَرِیفٌ...

انسان، تنها کتابی است که خداوند، آن را با دست‌های

خود نوشته است... متوجه هستیید چه می‌گویم خانم دباغ؟»

«بله آقا... زیباست آنچه می‌فرمایید... ما مبهوت بزرگی شما هستیم آقا!!»

آقا سُبُک، به سوی آن درخت سیب رفتند؛ چنان چون در خواب، در پرواز. و خواستند که زیر درخت بنشینند، بر خاک.

«آقا، قربانتان گردم. صبر کنید

برایتان زیراندازی بیاورم. باغچه را تازه آب داده‌اند. رطوبت دارد. برای پاهای مبارکتان خوب نیست!»  
آقا ایستادند زیر درخت.

«اینجا نماز خواهیم خواند.»  
درخت، عطر خمین را که نداشت؛ عطر وطن را، عطر آن موجودی را که در دوردست، بر بال‌های فرشتگان نشسته بود... هیچ... اما آقا، عطر رویاهای معطر و مطهر خویش را به درخت سیب نوفل لوشاتو می‌بخشید.

«یک تکه گلیم از اتاقی که مادرم و خواهرهایم در آن خوابیده‌اند، خواهید آورد. می‌دانم. بالای پله‌های مارپیچ، از پنجره‌های آن اتاق، باغ بزرگ پدری‌ام را خواهید دید. عبدالله، آن سوی باغ، از لابه‌لای شاخه‌های درخت‌ها، تکه‌تکه دیده می‌شود. جوی باریک، از پشت درخت سیب که می‌گذرد، خاک را نوازش می‌کند و آهنگی کاملاً بی‌صدرا برای روح تو - که روح خدا در آن جاری است - می‌نوازد.»

ما طلوع آفتاب روح را خواهیم دید. «خداوند، آواره‌ایم. از منزلی به منزل دیگر می‌رویم شاید به تو نزدیک‌تر شویم. چه دشوار است به سوی تو آمدن با این همه قیدوبند که بر دست‌ها و پاهای ماست. خداوند، این قیدوبندها را سبک کن و امکان پیمودن راه خود را آسان. قدری آسان‌تر. تو آنجا خواهی



نشست؛ تو، آنجا، زیر آن درخت معطر یادهای کودکی، نماز خواهی خواند، و آن‌گاه لحظه‌ای چند خواهی خفت...»  
این برشی کوتاه از رمان «سه دیدار با مردی که فراسوی باور ما می‌آمد» نوشته نادر ابراهیمی است. نادر ابراهیمی این بخش را براساس عکس معروفی از امام که زیر درخت سیب در نوفل لوشاتو نشسته است، نوشته؛ عکسی ماندگار که

با قلم توانای نادر ابراهیمی، به زیبایی تصویر شده است.

نادر ابراهیمی از برجسته‌ترین داستان‌نویس‌های معاصر ایران است که بیشتر او را با رمان سه‌جلدی «آتش بدون دود» و سه‌گانه عاشقانه‌هایش یعنی «بار دیگر شهری که دوست می‌داشتیم»، «یک عاشقانه آرام» و «چهل نامه کوتاه به همسرم» می‌شناسیم. اما از نادر ابراهیمی بیش از صد اثر در حوزه‌های مختلف منتشر شده، از «با سرودخوان جنگ در خطه نام و ننگ» که روایت حضور نادر ابراهیمی و ابراهیم حاتمی‌کیا در سال‌های حماسه‌سازی هشت سال دفاع مقدس در سفر به جبهه جنگ ایران و عراق است که برای نخستین بار در سال ۱۳۶۵ و با حضور در خرمشهر و جزیره مجنون حال‌وهوای رزمندگان ایرانی را این‌بار در قلم روایتی مستند و داستانی به مخاطبان ارائه داد، تا روایت بی‌نظیر او از امام یعنی کتاب «سه دیدار با مردی که از فراسوی باور ما می‌آمد»؛ کتابی که بنا بود در سه جلد نوشته شود، اما با مرگ نادر ابراهیمی در ۱۶ خرداد ۱۳۸۷ ناتمام ماند. کتابی که در قالب روایت مستند گزارشی و داستانی خود شرحی از فرازوفرودهای زندگی امام را با روایتی جذاب، شیرین و با قلمی جسور و فکور به مخاطب خود هدیه می‌کند.

«رجعت به ریشه‌ها» عنوان کتاب اول است. در این کتاب کودکی امام و بازتاب شکل‌گیری شخصیت حقیقی و رویکرد معنوی او در دامن پرمهر مادر و عمه‌اش صاحب‌خانم را می‌خوانیم. فصل نخست کتاب با نام «نخستین دیدار» در حقیقت پیش‌درآمدی است که مخاطب را با قلم ابراهیمی و چرایی مکتوب این اثر آشنا می‌کند. در فصل دوم

با نام «دیدار دوم؛ ذرات خاطره در هوا معلق نخواهد ماند»، ابراهیمی تلاش می‌کند با قلم شاعرانه‌اش برش‌هایی از کودکی امام را برای مخاطب خود تصویر کند. «دیدار سوم؛ این شیخ را نگین کنید» عنوان فصل سوم است که در آن ابراهیمی به حکایت دیدار امام با آیت‌الله مدرس می‌پردازد. تکوین و جریان شکل‌گیری خط مبارزاتی امام